ترجمه و ایدئولوژی

اسدی، فهیمه

این گفتار بر آن است که رابطه میان مترجم و متن را روشن‏ سازد و به یکی از نتایج و پیامدهای مهم ترجمه یعنی ایدئولوژی در نگره‏ی ترجمه بپردازد.

قرن بیستم،قرن ایدئولوژی‏هاست،قرن صف‏بندی عقاید در برابر یک دیگر،پیدایش جنگ‏های جهانی اول و دوم در اروپا،پیدایش تفکر سازمان یافته‏ی مارکسیسم یا مکتب اگزیستانسیالیسم،پدیدار شدن‏ جنبش‏های مهم انقلابی نظیر انقلاب اسلامی در کشور خودمان، رویش فلسفه‏ی نهیلیسم،جهانی شدن تفکر سرمایه‏اری،هرکدام به‏ سهم خود در رویش عقاید پیشتاز،کارگر و کارسازند؛امّا هدف این‏ گفتار پرداختن به این حوزه‏ها نیست،بلکه مقصود،تأثیر معرفت جدید بر ترجمه،مترجم و دنیای مترجم است در برابر متن و دنیای مؤلف.

مترجم چه می‏کند؟از این‏جا به بعد ما باید وارد حوزه‏ی عملی‏ مترجم شویم به عنوان یک«فاعل معرفتی»1ترجمه یعنی خواندن و برگرداندن یک زبان‏به‏زبان دیگر.

در اصل،ترجمه،یک عمل زبانی‏ست و بدون شناختت دنیای زبان‏ مؤلف یا متن،عمل ترجمه امکان پذیر نیست.امّا نکته‏ی مهم‏ این‏جاست که«هیچ ترجمه‏یی مساوی با متن نیست»!اگر این مسأله‏ را به صورت کانون‏شناسی دو زبان در نظر بگیریم،باید گفت هر زبان‏ دنیای خاصی دارد که فقط مؤلف این دنیا بر همه‏ی امر تألیف آگاه‏ است.تألیف یعنی جمع‏آوری گزاره‏های متعدد در حوزه‏ی وسیع یک‏ زبان،که هم اجتماعی‏ست و هم‏قاعده‏مند.به عنوان مثال ویلیام‏ شکسپیر،مؤلف آثار معروفی چون شاه لیر،هملت،تاجر و نیزی، رویا در نیمه شب تابستان و...است.شکسپیر به عنوان یک فاعل‏ اجتماعی-عملی تألیفی در حوزه‏ی سیاسیت،ادبیات،فرهنگ و اجتماع‏ انجام داده است.

حال،پرسش این است که در این‏جا مؤلف،مساوی با متن است؟ باید گفت:«خیر»زیرا روی دیگر سکه،یعنی مترجم آثار شکسپیر هم، آن‏چه ترجمه می‏کند،متن است نه مؤلف.مؤلف،بسیاری از عوامل‏ شناختی را برمی‏گزیند،پس گزینشی عمل می‏کند،بخشی از آن را می‏شناسد و بخش دیگر را نمی‏شناسد،بنابر این دیدگاه تمامی مؤلفین‏ نسبی‏ست نه مطلق.اگر مؤلف،گرایش‏اش در امر شناخت، مطلق‏اندیشی باشد،عمل او عمل ایدئولوژیک است.اگر دنیای پیش‏ روی مؤلف را یک متن فرض کنیم-فرضی که ضرورت فکری‏ تئوریک دارد-باید گفت چیرگی مؤلف بر متن،امری محال است.زیرا متن همیشه نسبی‏ست نه مطلق،ماهیت اساسی هر متن را ناآشکارگی شکل می‏دهد و ماهیت مؤلف را آشکارگی.مؤلف،زاده‏ی‏ متن است نه چیزی خارج متن؛چرا که این متن است که زبان مؤلف را بدیهی و خطوط آن را مشخص می‏کند.هیچ مؤلفی سازنده‏ی زبان‏ نیست.«پس فاعل‏شناسا که مؤلف است،محصول متن و واقعیت‏های پیچیده‏ی آن است».3ازاین‏رو باید بگوییم عمل ترجمه، مساوی با عمل مؤلف نیست.چرا که عمل مؤلف،مساوی با یک متن‏ نیست و بنابر این عمل مترجم هم مساوی با متن ترجمه شده‏ نیست.اگر مؤلف را A و متن را B فرض کنیم و مترجم را D ،باید گفت: A با B برابر نیست.و A و B مساوی با D نیست. A بخشی‏ از B است و D همواره سعی می‏کند بخشی از B را به زبان دیگر ترجمه کند،نه همه‏ی B را.

مترجم و دنیای جدید

ما در دنیایی زندگی می‏کنیم که در آن هیچ چیز قطعی،وجود ندارد و آن‏چه قطعیت یافته،اصل عدم قطعیت است و این نوشتار،رابطه‏ی‏ مترجم را با همین دنیا درنظر می‏آورد.دنیای شناور ما،مدیون یک‏ جهان‏بینی گسترده است که«یک ریشه‏اش جهان‏بینی هندوان و اندیشه‏ی هندیان قدیم است و یک ریشه‏اش جهان‏بینی نیچه‏یی و مدرن است و پیامد هر دو یک نهیلیسم عمیق انسانی».4به راستی در مقام یک مترجم-آیا می‏شود چنین دنیای دوپاره و سراسر گسست‏ها و گسل‏ها را ترجمه کرد؟آیا می‏توان از پیش‏فرض‏های یک مترجم‏ یقین‏گرا،دنیای‏شکننده‏ی پیش‏فرض‏ها و زیروروکننده‏ی یقین‏ها را نگاه کرد؟باید گفت فراتر از تصور رایج بسیاری که مترجم را کسی‏ می‏دانند که فقط وظیفه‏اش ترجمه‏ی لغات یک متن است؛باید گفت‏ که هر ترجمه یک چشم‏انداز است و هر چشم‏انداز یک تصور لغزان، پویا و زیرکانه درباره‏ی دنیای معانی،گزاره‏ها و مفاهیم است.دنیای‏ نوین-ترجمه‏ی نوین می‏طلبد،دنیای نوین،دنیای قشنگ‏نو به قول‏ «هاکسلی»یا دنیای قلعه حیوانی«جرج اورولی»اگر تن به ترجمه‏ بدهد هم بی‏باک است و هم‏گستاخ.

هاکسلی،در کتاب دنیای قشنگ‏نو،سال 1947 را سال‏ نوین دیدن جهان و آغاز یک تحول بنیادی در چشم‏انداز بشریت مدرن‏ می‏دانست و این معنای ترجمه است!

خواندن دنیا و تمام درون آن به صورت یک متن و سپس‏ تصمیم گرفتن که کجای این متون مکشوف و کجای آن نامکشوف‏ است.البته هاکسلی شکست خورد و پیش‏بینی دنیای او فقط در ذهنیات او مؤثّر افتاد و در خارج و در آن سال هیچ اتفاق بنیادینی از نوع‏ دکارتی‏اش به وقوع نپیوست.

هم‏چنین جرج اورول،انگلیسی هندی‏تبار،نویسنده و منتقد بزرگ‏ معاصر،که سال 1984 را در عنوان کتابش آغاز خوانشی بنیادین از تمامی درون مایه‏های دنیا دانست و آن‏هم اتفاق نیفتاد،او فقط توانست‏ با نوشتن قلعه‏ی حیوانات یعنی ترجمه‏ی زندگی استثماری و رقابت‏های ناسالم سرمایه‏داری به دنیای نمادین حیوانات و هم‏چنین‏ کتاب مهم هوای تازه،یعنی دیدن و ترجمه‏ی زیرکانه و روانشناسانه‏ای‏ دنیای جدید در قالب فرهنگ انگلیسی از چشم یک انسان ناظر به ما بفهماند که هیچ چیز در دنیای جدید تن به ترجمه‏ی مطلق و گرفتن دوباره‏ی افسار آن را نمی‏دهد.

کسانی که دنیای نوین را ترجمه می‏کنند،می‏دانند که‏ «تاریکی‏های آن بسیار بیش‏تر از روشنایی‏های آن است،ابهام جای‏ وضوح و شفافیت را گرفته،چندبعدی جای تک‏بعدی را گرفته، کثرت‏ها بروحدت‏ها خیمه زده‏اند»5«دنیای نوین محصول کسی‏ نیست،محصول یک ذهنیت تجمعی و تاریخی‏ست»6ذهنیتی که با ماکیاول و فرانسیس بیکن در دنیای سیاست و علم آغاز می‏شود و با دکارت،کوپرنیک،گالیله و نیوتن شکل می‏گیرد و با کانت و پیروان او، نیچه و فرزندان ناخلف او تفسیر می‏شود.به راستی مترجم این دنیای‏ نوین،چه چیز را باید ترجمه کند؟معیارها؟اصول؟ضوابط و موازین؟ این مفاهیم که قرن‏هاست رخت بربسته‏اند و عدم توازن و عدم قطعیت‏ و پیچیدگی‏های تو در توی فلسفی جای آن‏ها را گرفته است.

«مترجم تولیدکننده‏ی یک ترس ادگار آلن پوثی‏ست»7یا نوید دهنده‏ی دنیای عمیق و مملو از«سایه روشن‏های مسخ‏کننده‏ی‏ کافکایی؟»دنیای شناور جدید،هم‏چنان متکی بر متافیزیک‏ بودایی‏ست،که هم آغاز یک پایان و هم پایان،در آن یک آغاز است. نیز سایه‏ی غول برجسته‏ی تاریخ«شورشگری‏های یک عقل آزاد، هم‏چون نیچه»8دنیای ما را فراتر از نیک و بد،از چنگال مؤلف و چشمان مترجم،رها می‏کند.

و از این روی است که ترجمه،فقط به لغت ربطی ندارد،سرشت‏ ترجمه معنایی را رقم می‏زند و این همان سخن ژرف مارکس است که: «در دنیای گذشته فرم(ساختار)،محتوا را در آغوش می‏کشید و دنیای‏ نوین همانا معنا و محتوی از فرم فراتر می‏رود»9و مترجم،کسی‏ست‏ که نه فراتر از متن،که فراتر از امکانات محدود خویش در اعماق متن، به کشف تازه‏یی دست‏یابد،کشف معنایی که بتواند دنیای پیش‏چشم‏ او را معنایی دگرگونه بخشد.

تولید اندیشه‏ی سیاسی در ذهنیت مترجم

اندیشه‏ی سیاسی،در ذهنیت مترجم چه تأثیر برروند ترجمه‏ی‏ متون می‏گذارد.کالبد شکافی ذهنیت سیاسی فرآیندی‏ست که با دو حوزه‏ی مفهومی درگیر است.اول مفهوم«قدرت»10دوم«مفهوم‏ انقلاب و دگرگونی»متن که در محاصره‏ی قدرت و انقلاب به معنای‏ دگرگونی کامل در ساختار عینی-ذهنی جامعه است.

منظور از متن سیاسی متنی‏ست که خطوط اساسی و محتوای آن‏ را در ذهنیت سیاسی مؤلف تشکیل می‏دهد.هرچند گفتیم که‏ رابطه‏ی مؤلف با متن یک رابطه‏ی جز با کل است و مساوی نیست، زیرا مؤلف از درون متن بر می‏خیزد و به یاری زبان به خلاقیت و گزینش می‏پردازد،بنابر این«اگر ذهنیت مؤلف،متن انقلابی باشد،خود به خود فرآیند شکل‏گیری متن هم سیاسی می‏شود».متن سیاسی‏ چه‏گونه متنی است؟«متنی‏ست که به صورت گزینشی سیاسی شود، یعنی اولویت‏ها و رویدادهای اساسی،ذهنیت مؤلف،رویدادهای‏ ناآشکار دیگر را که هم‏چنان از تیررس افکار مؤلف به دور است،در خود انسجام دهد.به عنوان مثال کتاب مثنوی از مولانا جلال الدین‏ محمد،به عنوان مؤلف‏زاده‏ی متن-مثنوی-است.از طرفی مثنوی‏ اسم گزینشی متن است.ذهنیت مولوی،تنها ذهنیت ادبی نیست،بلکه‏ اساسا متن ساخته و پرداخته چند ذهنیت،از یک مؤلف است،امّا در نهایت این است که مؤلف را به چند ذهنیت مبتلا کرده است. ذهنیت ادبی،ذهنیت الهی،ذهنیت اجتماعی،ذهنیت عرفانی عام و حتّا ذهنیت سیاسی.

شکل اصلی این است که اولویت با کدام است؟اینجاست که‏ اولویت را به جنبه‏ی ادبی و بلاغی این اثر(مثنوی)می‏دهند.مؤلف‏ در متن شناور است و بیرون کشیدن مؤلف از متن کار مترجم،مضر است.12اینجاست که اگر مترجم با بینشی سیاسی به متن نگاه کند، متن را با سیاسی کردن محتوا ترجمه می‏کند.مترجم گرچه عمل‏ ترجمه را انجام می‏دهد،ولی این عمل چند سویه مؤلف در متن است‏ که عمل مترجم را رقم می‏زند.اگر A ذهنیت سیاسی دارد، B که متن‏ است با ذهنیت سیاسی اساسی می‏شود،هرچند متن مساوی با A نیست اگر متن را متشکل از C-D-O و B و...بدانیم، A مؤلف‏ جزیی از این مجموعه‏ی بی‏نهایت است.

زمینه‏ی متن همیشه مطلق است،امّا زمینه‏ی ذهنیت مؤلّف‏ نسبی‏ست.به قول کریشنا مورتی«این کم‏تر است که در بیش‏تر جای‏ دارد نه برعکس».13

مؤلف سیاسی،متن را با دو نگره اصلی می‏سازد.قدرت و انقلاب. تأثیر مستقیم چنین نگره‏یی بر ذهنیت مترجم مشهود و غیرقابل انکار است.انقلاب،به معنای دگرگون کردن عناصر کهنه و سخیف و قدرت‏ به معنای رقابت بین مثبت و منفی و تلاش و اقتدار برای غلبه مثبت.

منابع و ماخذ

1-نقد ادبیات مدرن و فلسفه مدرن،احمدی،بابک.2-زمینه و متن،احمدی، بابک.3-هرمونتیک،احمدی،بابک.4-هویت چهل تکّه،شایگان،داریوش.5- زیر آسمان جهان،شایگان،داریوش.6-هویت چهل تکّه،شایگان داریوش.7- هراس،آلن پو،ادگار.8-شامگاه بتان،نیچه و چنین گفت زرتشت از نیچه.9- فلسفه هنر از دید مارکس،لیف شیدز،میخائیل.10-فراسوی ساختارگرایی. فوکو.11-کنترل رسانه‏ها،نوآم چامسکی.12-زبانشناسی دکارت،نوام‏ چامسکی.13-فراسوی خشونت،کریشنا مورتی.

گل لاله

علیرضا تبریزی

ای گُل لاله که خونین دل و خندان دهنی‏ تو بدین شیوه نمایشگر احوال منی‏ این سخن با که توان گفت که جای دل من‏ شمع ماتم‏زده‏یی‏هست به فانوس تنی‏ سینه پُرآه و به لب ناله و در دیده سرشک‏ به عزای دل من ساخته‏اند انجمنی‏ گر شدم خانه خراب غم عشق این‏چه شگفت؟ تن خاکی چه کند با غم خارا شکنی‏ تا زدم خیمه به سر منزل هستی،نکشید غم ز دل پای به قدر مژه برهم‏زدنی‏ ترسم ای غم چو از این منزل خاکی گذرم‏ بینمت باز هم آغوش دلم در کفنی‏ حاصل هستی‏ام از بیم ملامت چون شمع‏ بود لبخند زنان خرمن خود سوختی